

شمه‌ای از ابعاد تربیتی نماز

لایتناهی دانش بالا تر روند، بیش از آن که به معلومات خود اعتماد کنند، به بی‌کراتگی چیزهایی که نمی‌دانند اعتراف می‌کنند. و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که قله رفیع علم و آگاهی و اوج کمال ممکن را فتح کرده است باز هم به دستور پروردگارش «رب زدنی علماً» می‌گوید و از درگاهش علم افزون می‌طلبید.

پس در ذات انسان به طور تکوینی و فطری، گرایش و کشش به سوی حقیقت مطلق و کمال و زیبایی بی‌کرانه، عجین شده است به گونه‌ای که تفکیک و تجزیه حقیقت انسان از این ویژگی غیر ممکن است.

«فاهم وجهك للدين حنيفاً فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون مبین الیه واتقوه واقیموا الصلوة ولا تكونوا من المشرکین» (سوره روم / ۳۱/ ۳۰).

به این دین معتدل روی آور. نهاد خداست که مردم را بر آن نهاده، و خلقت خدا تغییر پذیر نیست دین قویم این است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند، باز آمدگان به سوی او باشید و تقوای او را پیشه کنید و نماز را بر پا دارید و از مشرکان نباشید.

و از آنجا که هرگونه و هر مرتبه‌ای از کمال و زیبایی، پرتوی از کمال و زیبایی مطلق هستند، پس هر کشش و گرایش به سوی آنها نیز در حقیقت و حتی به طور ناخواسته و تکوینی، گرایش و میل به مبدأ کمال و خالق زیبایی است و مهم‌ترین مسأله سرنوشت‌ساز برای انسان «شکوفایی» صحیح این استعدادها و کشش‌هاست استعدادها و کشش‌هایی که در صورت شکوفائی انسان را به شناخت حقیقت هستی و هستی و کمال مطلق و ایمان به خدا می‌رساند ولیکن آنگاه که این استعدادها و بذرها که با دست خلقت در نهاد انسان کاشته شده در اثر عدم اهتمام لازم در فراهم کردن شرایط مساعد و برطرف ساختن موانع، رویش و بالندگی نیابد نه آنکه انسان به حقیقت انسانی و ثمره وجودی خویش نمی‌رسد که چه بسا این بذرها در باطن آلوده‌ای که به وسیله گناه، طغیان و تعلق به زندگی دنیا «فاما

قبل از بررسی نقش تربیتی نماز به عنوان مصداق کامل عبادت، لازم است به اجمال پیرامون عبادت - به طور کلی - و نقش آن در تربیت انسانها سخنی داشته باشیم:

انسان به طور فطری مجذوب کمال و زیبایی است و شعاع میل و کشش انسان به سوی کمال و زیبایی تا بی‌نهایت کشیده شده و هرگونه کوشش او نتیجه این کشش می‌باشد.

کششهای ویژه انسان مانند کشش به شناخت حقایق و کشش به کمال و زیبایی، ضمن آنکه دلیل روشنی بر اثبات عالم ماورای ماده هستند عامل پیوند انسان با آن عالمند. کششهای مشترک بین انسان و حیوان، ظرف و مظلوف آنها به خاطر تعلق به جهان ماده و طبیعت، محدود است. مثل میل به غذا که با خوردن مقداری مشخص از غذا معده پر می‌شود و گرسنگی و میل به غذا تبدیل به سیری و حتی نفرت از غذا می‌گردد.

اما، کششهای ویژه از مقوله مادیات نیستند، و چیزی خارج از مرز ماده را می‌طلبند، و متناسب با عالم ماوراء ماده که بی‌کرانه است. ظرفیت انسان نیز در حیطه این کششها نامحدود و سیری ناپذیر است و از باب نمونه در مورد کشش و میل به شناخت و آگاهی از حقایق می‌بینیم که انسان ظرفیتی نامحدود دارد. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که:

«کل وعاء یضیق بما یجعل فیہ الاوعاء العلم فانه یسع» (غررالحکم).

هر ظرفی - که متعلق به جهان ماده است - به وسیله آنچه در آن قرار می‌گیرد تنگ می‌شود، مگر ظرف علم که وسعت می‌یابد.

و اگر فرض کنیم مثلاً بوعلی سینا تا میلیاردها سال زنده بود و با همان استعداد و نشاط جوانی و آزاد از همه محدودیتهای ناشی از پیوند با جسم و ماده با تمام توان در میدان کسب دانش پیش می‌تاخت. هرگز به نقطه‌ای نمی‌رسید که احساس کند ظرفیت علمی اش پر شده و دیگر از تحصیل دانش ناتوان و اشباع گردیده و یا آن که دیگر علمی برای آموختن نیابد، بلکه می‌دانیم که دانشمندان هرچه در فضای

من طفی وآثر الحیوة الدنیا» (سوره نازعات آیه ۳۸) به اجتناز و منجلا ب تبدیل شده، فاسد و تباه شود و حتی زمینه هرگونه صلاح و رشد را در خود از بین ببرد.

و به تعبیر دیگر اگر این کشها و استعدادها در جهت صحیح تربیت نشود و در بستر واقعی خود به شکوفائی نرسد، انسان یا با دلباختن به کمالات موهوم به بیراهه می افتد و یا با توقف و درجا زدن در دلبستگی و توجه استقلالی به کمالات و زیباییهای نازل و نسی از راه باز می ماند و در ظلمت ضلالت و حجاب تعلقات مادی سرگردان می شود و همچون تشنه راه گم کرده در کویر «زندگی مادی» برای سیراب شدن همواره به سوی سراب می دود، ولی هنگامی که نزدیک می شود آبی نمی یابد و دوباره در فاصله ای دورتر سراب دیگری توجه او را به خود جلب می کند و راه به سوی آن می سپارد و همچنان می دود و باز هم به آب دست نمی یابد و نا کام در این راه بی فرجام، باقی مانده رفق خویش را نیز از دست می دهد و سرانجام در تشنه کامی فراینده زندگی خویش رامی یازد.

بنابراین، انسان باید در اولین گام و در نقطه آغاز حرکت خویش به سوی کمال، خود را بشناسد، «خودی» که در نهاد آن استعدادها و کشهای ویژه انسانی تعبیه شده است و سپس با شکوفا کردن آنها در پرتو خورشید وحی و تدبیر عقل به ثمره معرفت و میوه ایمان و پرستش حق دست یابد.

کشها و کوشها

مسلم است که هر کشتی، کوشی را در پی دارد و بخش عمده کوشهای انسان برخاسته از همان کشهای ویژه است که شعاع آنها تا بی نهایت امتداد دارد و وجود این ارتباط تنگاتنگ تأثیر و تأثر متقابل و هماهنگی دقیقی را بین این دو عنصر حکمفرما کرده است، و هر چه زیبایی و کمال در مرتبه ای بالاتر و درک و شناخت نسبت به آن افزونتر باشد، احساس خشوع و فروتنی و ستایشگری نسبت به آن شدیدتر می شود تا آنجا که اگر این کشها با قرار گرفتن در «صراط مستقیم» رشد و شکوفائی به سوی حقیقت مطلق و مبدأ هستی و کمال بیحد رهسپار شود و از دریچه ضعف، نقص و فقر خویش به جانب کانون قدرت و قوت و کمال و غنای مطلق روی آورده و همگام با آن احساس خضوع و فروتنی و ستایشگری نیز به اوج خود می رسد و اینجاست که حقیقت عبودیت و عبادت در درون انسان شکل می گیرد.

پس عبادت عکس العمل و لازمه کتش بسوی خدا و معرفت اوست، خدای بی همتایی که هستی و حقیقت مطلق است و مبدأ

کمال و جمال و آفریدگار و پروردگار جهانیان است و عبادت یعنی ستایش او که کمال مطلق است و تسبیح و تنزیه او از هرگونه کاستی و سپاس او که مبدأ و سرچشمه تمام خیرها و نعمت هاست و فرمانبرداری بی قید و شرط از او که شایسته فرمان دادن و اطاعت شدن است و بالاخره باور به این که او، هیچ گونه شریک و انبازی ندارد.

و حقیقت و روح عبادت چیزی است که بر صفحه دل انسان می نشیند و در روان او نقش می بندد و تدریجاً به صورت خوی و خلقی پایدار و راسخ قالب قلب شده، تمام خصلتها و خلقهای دیگر را در خود ذوب و شاكلة درونی انسان را در عبودیت حق تثبیت می کند و بر اساس همین شاكلة درونی است که اعمال برونی از انسان سر می زند:

«فل کل یعمل علی شاکلته» (اسراء/ ۸۴).

و مسلم آنکه: از کوزه برون همان تراود که در اوست و بنا بر این بهر نسبتی که انسان در درون خویش به مقام معرفت و پرستش دست یافته باشد، آثار آن در رفتارهایش ظاهر میشود و در صحنه اعضاء و جوارحش به کرسی عمل می نشیند و بدینسان عبادات قالبیه در پرتو عبادات قلبیه و خضوع ظاهر در سایه خشوع باطنی شکل می گیرند.

پس کشتی و گرایش به هر نوعی از کمال و زیبایی و شناخت هر مرتبه ای از آن واکنش کیفی و کمی متناسب با آن را در پی دارد و از باب مثال انسان صاحب ذوق با دیدن یک گل زیبا به عنوان مصداقی از زیبایی محسوس که نازلترین مرتبه زیبایی است. و حتی تحت تأثیر وصف و تصور آن در خود واکنشی متناسب با آن زیبایی را احساس می کند و بدنیاال آن خود را به گل می رساند. و چشم به آن می دوزد دست دراز می کند و آن را می چسبد و می بوید، می خورد و با خود می برد و... و این همه بروز و تجلی همان احساس درونی است. احساسی که می توان آن را به نوعی و مرتبه ای از پرستش درونی و آن چه از او سر می زند را به نوعی و مرتبه ای از عبادت برونی تعبیر کرد، هر چند که تعبیر پرستش جز برای خدا نه زیبنده است و نه حقیقت دارد.

قابل ذکر است که حشی اگر در صورتی که فطرت خداجویی و خداپرستی در انسان شکوفا نشده باشد و حتی اگر انکار خدا کند در این مرحله نیز متأثر از همان فطرت ناشکوفا و شعور ناخود آگاه به سوی خدا گرایش داشته و کوششهایی نیز در جهت نزدیکی به خدا از او سر میزند که گرایش این قبیل انسانها به خوبیها و فضائل اخلاقی. گرچه در حدی ناقص و محدود. نموداری کم رنگ از گرایش به خداست و کارهای خوبی که در این راستا و تحت تأثیر آن گرایش از او سر می زند کوششی ناخود آگاه است برای نزدیک شدن به سوی خدا



گر چه آنها که صد درصد خویشتن خویش را در صحنه زندگی باخته اند و بذرهای نهفته در ریشه جانشان را در گل ولای تعلقات خاکی و گناه و عصیان تباه کرده و گوهر نفس خویش را به مهانت و پستی دلبستگی به مادیات و گناهان آلوده نموده اند چیزی جز شر و ارتکاب جرایم و جنایات، از آنان متوقع نیست. امام هادی (ع) می فرمایند: «من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره» (بخار/ ۱۷/ ۲۱۱).

کسی که دل به پستی داد از شر او در امان مباش که: از کوزه بیرون همان تراود که در اوست «وکل اناه بالذی فیہ ینضح»، و آن کس که پستی را برای خود خواسته چرا برای دیگران نخواهد؟

به هر حال هرگونه کشتش انسان به سوی کمال و هرگونه کوشش او برای رسیدن به کمال و هر ستایشی نسبت به کمال و زیبایی احساس و ابراز می کند، حقیقت و واقعیتی جز این نمی تواند داشته باشد که آن کشتش است ناخود آگاه به سوی خدا، و این کوششی است در جهت نزدیک شدن به او و بالاخره ستایشی که از کمال و زیبایی می کند، ستایش خداست حتی اگر خود منکر این هم باشد، چرا که حقیقت و واقعیت با انکار انسان دگرگون نمی شود و این همانند این است که کسی از زیبایی و ظرافت و شکوه ساختمانی ستایش و تمجید کند حتی اگر از سازنده آن غافل باشد و حتی اگر به فرض منکر سازنده آن باشد خواهی نخواهی فی الواقع از اندیشه زیبا و زیبا آفرینی و دستهای هنرمند آن سازنده و معمار ستایش و تمجید کرده است هر چند منکر این ستایش باشد.

سیر زندگی انسان، به لحاظ شکوفایی صحیح فطریات و واقعیتهای درونی و عملکرد پرونی اش در سه مسیر مشخص با سرنوشتهای مشخص، تقسیم می شود که ما در اینجا آنها را تحت عنوان سیر صعودی یا افقی و نزولی مطرح می کنیم:

سیر نزولی «در جازدن»

در این نوع زندگی، انسان در یک سیری فرجام در دایره تنگ زندگی مادی دور می زند و آنگاه که به نقطه پایان زندگی خویش می رسد خود را در همان نقطه آغاز می بیند و گویی حیوانی به دنیا آمده و حیوانی از دنیا می رود. چنین انسانی گرچه خود را در پویایی و حرکت به سوی کمال می پندارد، ولی از آنجا که راه گم کرده و در پرده اوهام چشم دل او از دیدن حقایق هستی و حقیقت خویش، محجوب و مهجور مانده و چشم بسته در ظلمت مادیات به گرد «خود» می چرخد، به چهار پای می ماند که با چشم بسته از پگاه تا شامگاه در مدار بسته برگرد محور، چرخ آبکشی یا خرمن می چرخد و می پندارد که راهی بس دراز را پیموده است، اما چون در بازپسین روز و پایان

کار، چشم بند را از دید گانش باز می گیرند و چشم می گشاید خود را در همان نقطه ای می یابد که در آغاز کار بوده است!

و انسان که در هنگام تولد حیوانی بالفعل و انسانی بالقوه است اگر با شکوفا کردن استعدادها و کششهای ویژه خویش انسانیتش را به فعلیت نرساند، لاجرم در حیوانیت باقی می ماند و در ردیف چهار پایان قرار می گیرد، با این تفاوت که یک حیوان چهار پا جز حیوان بودن نتواند، ولی انسان که توان این را داشته که به فعلیت و شخصیت انسانی دست یابد و از دروازه مرگ و رهایی از قفس تن با روحی سرشار از کمال ملکوتی به فضای زندگی جاودانه پرواز کند، با برگزیدن زندگی حیوانی و تضییع استعدادها و ویژه و کشتن چراغ فطرت خویش قبل از مرگ و در اثنای زندگی در دنیا به مرده ای متحرک و میتی تبدیل و در وادی «ان الانسان لفی خسر» (سوره نصر آیه ۲) صدف وجود خود را از گوهر حقیقت انسانی و نفع الهیه تهی ساخته است و چه خسروانی از این بالاتر که: «ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم» (زمر ۱۵).

زیانکاران واقعی آنانند که خویشتن خویش را باخته اند. و در همین راستا سیر افقی قابل ترسیم و ارزیابی است. سیری که در کلام امام کاظم علیه السلام این گونه ترسیم و توصیف شده است: «من استوی بوماه فهو منسون» کسی که دو روزش یکسان باشد مغبون است یعنی کسی که در سیری افقی امروزش بهتر از دیروز و فردایش بهتر از امروز نباشد و در ارزی مقدری از عمر گرانمایه که از دست داده چیزی با ارزش و متناسب، تحصیل نکرده است، انسان خرده مند حتی در یک دیدن تاجر مایانه اگر در همی را می دهد، حتماً برای به دست آوردن چیزی با ارزش تر از درهم است نه کمتر از آن. حال اگر تمام دارایی و اندوخته خود را در مقابل هیچ یا چیزی پایین تر و اندکتر از سرمایه بدهد هیچ کس در جنون و بی خردی او شک نمی کند. پس انسان خرده مند کسی است که روی لحظه های زندگی خویش حساسی دقیق داشته باشد و:

اولاً: به ارزش واقعی آن توجه کند و از این که اگر تمام ثروت دنیا را هم داشته باشد در صورت به خطر افتادن زندگی و برای ادامه آن حاضر است تمام دنیا را خرج کند و به طور غریزی همه آنچه از دنیا و مادیات را در اختیار دارد، فدای بقای خویش می کند باید به این نکته برسد و برای او معلوم شود که جان انسان و بقای آن چیزی است فراتر و ارزشمندتر از مادیات.

ثانیاً: حساب کند که این سرمایه ارزشمند را یعنی جان و توان زندگی و مجموعه لحظه، لحظه های آن را که به عمر تعبیر می شود در چه جهتی صرف می کند. حساب کند که چه چیز را از دست می دهد



لحظه و ساعت و روزی هم گامی در جهت رسیدن به بهشت به جلو نرود باز هم مغبون است و این تا آنجا را شامل می شود که اگر تا دیروز مثلاً در کیفیت و محتوای نماز به درجه ای از حضور قلب و خشوع و اخلاص و... رسیده باشد و امروز به درجه ای بالاتر صعود نکند باز دچار غبن شده است.

بهر حال بزرگترین خطری که همواره انسان را تهدید می کند و اکثر آنها را به ورطه هلاکت سوق داده، غفلت از همین نکته است که با فرارسیدن مرگ و هنگام انقطاع قهری از تعلقات مادی از این خواب غفلت بیدار می شود:

«التاس نیام اذا ماتوا انبھوا» مردم در خوابند، چون مرگشان فرا رسد بیدار میشوند.

اما این بیداری دیر هنگام او را سودی نبخشد و دیگر عقربه زمان به عقب باز نگردد و آب رفته در جوی باز نمی گردد و آرزوی بازگشت و حیران اشتباه هرگز به وقوع نمی پیوندد و تنها اثر این بیداری آن است که برای همیشه باید در داغ حسرت و آتش اندوه فرصتهای به باد فنا رفته می سوزد که یکی از اسامی روز قیامت و جهان آخرت یوم الحسرة است و گویند که رنج حسرت از سخت ترین عذابهای جهان پس از مرگ است.

ادامه دارد

مکتبهای جهان تفوق خواهد داشت هر چند مشرکان و کافران را خوش نیاید در زمین، برای همیشه پایدار و پابرجا می نماید و از آن پس دیگر مردم به راحتی عبادت خدا می کنند و هیچ ترس و وحشی از قدرتهای پوشالی ندارند؛ آنروز قطعاً روز موعود و دوران حکومت جهانی حضرت مهدی سلام الله علیه است که امیدواریم هر چه زودتر این وعده شیرین الهی تحقق پذیرد و ابرهای تیره ظلم و جهل و کفر و شرک از آسمان جهان ریخت برکنند و به جای آن، ابرهای رحمت و عدالت و برکت و خیر در زیر پرچم ناموس اعظم حق، سلیمان زمان، امام عصر عجل الله فرجه پدیدار گشته و باران رحمت الهی را همراه با عزت و عظمت اسلام بر هر کوی و برزن ببارد. آمین رب العالمین.

و در برابر آن چه چیز را به دست می آورد. پس صرف عمر حتی برای کسب رزق و قوت لایموت اگر در جهت و خدمت مقصدی بالاتر از حیات مادی و حیوانی نباشد باز هم غبن و خسارت است، ناچه رسد به صرف عمر برای تحصیل دنیای خارج از حد نیاز و بدتر از آن کسب دنیایی که مستلزم تعدی به حقوق دیگران است که نامشروع است و گناه و ساقط کننده انسان.

از توجه به این دو مقدمه نتیجه می گیریم که جهت گیری کلی سیر زندگی و صرف عمر باید در راستای دستیابی به هدفی فوق مادی باشد و جز آن غیر منطقی و نامعقول می باشد. از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرموده:

«لیس لانیسکم ثمن الا الجة فلا تبعوها بغیرها» (نهج البلاغه صبحی صالح - فصار الحکم - ۱۵۶)

بهای جانهایشان چیزی جز بهشت نیست پس هرگز آن را به چیزی دیگر نخرید. و بهشت محصول و مقصد مادیگرانی و سیراقعی نیست، بلکه فقط در سیر صعودی که بعداً خواهیم گفت به دست می آید و بنابراین صرف عمر و زندگی جز در آرای بهشت برین، معامله ای زیانبخش و نامعقول است و از آنجا که مجموعه زندگی از لحظه ها و ساعتها و روزها تشکیل شده پس انسان حتی اگر در هر

بقیه از جانیشان خدا در زمین

بیه (۱۲۸) همانا زمین از آن خدا است به هر کس از بندگانش خواست می بخشد، ولی عاقبت و سرانجام، تقوا پیشگان وارث زمین خواهند بود.

و در سوره انبیاء آیه ۱۰۵ تصریح دارد به اینکه خداوند حکم فرمائی جهان و میراث زمین را به بندگان صالح و خالص واگذار می کند. «ان الأرض برنھا عبادی الصالحون» و نه تنها حکومت زمین را به آنها می دهد که تمام رنجها و اذیت و آزارها و ذلت و خواریها و محنت و مصیبتها و ترس و خوف هایشان را نیز زدوده و امنیت و آسایش کامل را جایگزین آن می کند و دین را - همان دینی که بر تمام ادیان و

بقیه از گواهان روز قیامت

میگذارد فرشته ای او را بر آن صحنه سوق میدهد و فرشته دیگری برای انجام گواهی بر اعمالش او را همراهی میکند موضوع گواهی فرشتگان درباره اعمال انسانها ثابت و روشن میگردد.

ادامه دارد

۱- سوره مؤمن آیه ۵۱.

- | | |
|---|--|
| ۱۱- سوره نساء آیه ۴۱. | ۲- تفسیر مجمع البیان ج ۶ ص ۳۷۸ و بحار الانوار ج ۷ ص ۳۰۸. |
| ۱۲- تفسیر برهان ج ۱ ص ۳۶۹ و تفسیر صافی ج ۱ ص ۳۵۶. | ۳- نهج البلاغه خطبه ۱۹۰. |
| ۱۳- سوره طارق آیه ۱-۵. | ۴- سوره زمر آیه ۶۶. |
| ۱۴- سوره انعام آیه ۶۱. | ۵- سوره مجادله آیه ۶. |
| ۱۵- تفسیر صافی ج ۱ ص ۵۲۱. | ۶- سوره یونس آیه ۶۱. |
| ۱۶- سوره انفطار آیه ۱۰-۱۲. | ۷- سوره آل عمران آیه ۹۸. |
| ۱۷- سوره ق آیه ۱۷ و ۱۸. | ۸- سوره نحل آیه ۸۴. |
| ۱۸- تفسیر صافی ج ۲ ص ۷۹۵. | ۹- تفسیر مجمع البیان ج ۶ ص ۳۸۰ و ص ۳۷۸. |
| | ۱۰- تفسیر برهان ج ۱ ص ۳۶۹ و تفسیر صافی ج ۲ ص ۹۳۵. |